

مسئولیت انسان در نمایشنامه ی "آدم آدم است" بر توتل برشت بر اساس آرای هانا آرنت

معصومه بوذری

بر توتل برشت (1898-1956) نمایشنامه ی "آدم آدم است" را در حدود سال 1926 به پایان برد؛ تا درباره ی مسأله ی بغرنج بحران هویت، مخاطب خود را به اندیشه وادارد. بحران هویتی که در طی سالهای جنگ و جهل جهانی منتج شد به تحولاتی جبران ناپذیر در ابتدای قرن بیستم و نیز سالهای طولانی پس از صلح 1918، که مردم اروپا و دیگر نقاط جهان، خشونت بی بدیل را بجای آرامش عام، تجربه کردند.

اما بر توتل برشت در این نمایشنامه صرفاً به طرح مسأله ی انقیاد یا هژمونی اقتصادی و دگرگونی هویت به عنوان یک وضعیت اجتماعی - تاریخی خاص اکتفا نکرده و از آن فراتر رفته است تا درباره ی حفظ هویت انسان نوعی همراه با مسئولیت شخصی، سخن بگوید؛ مسئولیتی که کماکان در سرتاسر مراحل دگرذیسی قهرمان این نمایشنامه ی گروتسک، به صورت وارونه نشان داده می شود.

در اینجا قصد داریم، ضمن بازخوانی داستان این نمایشنامه، با بهره گیری از نظریات فیلسوف آلمانی هم عصر برشت، هانا آرنه، به این نتیجه برسیم که از نظر این دو متفکر، انسان تحت هر شرایطی مسئول اعمال خود است ولو آنکه در وضعیت دنیای مدرن دچار تحول اساسی شده باشد؛ و هویت واقعی خود را از دست رفته بداند. بنابراین آدمی باید آگاهانه وضع موجود را بسنجد و با آن مبارزه کند. زیرا احساس تعهد و مسئولیت، جزء جدایی ناپذیر طبیعت بشر است. کما اینکه در این نمایشنامه نیز، احساس تعهد حتی در هنگام دگردیسی شخصیت هم در بطن او وجود دارد: "مسئولیت حفظ جان، تأمین سلامتی، دستیابی به موقعیت اجتماعی و سایر نیازهای طبیعی؛ در قبال خود، دیگری، و اجتماع"

با این اوصاف، می توان گفت برتولت برشت صرفاً قصد نشان دادن وضع موجود را نداشته است. و با آنکه ظاهراً، مراحل تحول انسان فرومایه ای را به ما نشان می دهد که خود هویتش را دگرگون کرده است تا در اجتماع پذیرفته باشد؛ اما در اصل این ما هستیم که باید از قهرمان داستان عبرت بیاموزیم. چنانکه می دانیم همیشه حقیقت مسلمی که در یک متن گروتسک، وارونه جلوه می کند باید دوباره وارونه شود تا در جای مطلوب خود قرار گیرد؛ و این بار با درک و دریافتی متفاوت. پس سرنوشت قهرمان این داستان بهانه ای است برای تنبیه و آگاهی ما. با این پیش زمینه، وقایع داستان را به ترتیب خط سیر زمانی رویدادها در متن نمایشنامه، مرور می کنیم. این نمایشنامه دارای 11 صحنه است؛ که آن را در 20 مقطع بررسی می کنیم.

خلاصه ی داستان:

1. در صحنه ی آغازین، در صبحی آفتابی در شهری به نام کیل کوآ، مردی به نام گالی گی روی صندلی اش نشسته، و به همسرش می گوید که با ملاحظه ی وضع پول و پله اش، می خواهد به بازار برود و برای نهار ماهی

بخرد. پس او مردی است خانواده دار و مسئول که قصد و نیت خیر دارد. در مکالمه ی این زن و شوهر متوجه می شویم که گالی گی یک دلال آس و پاس بندر است؛ و اهل مشروب و توتون هم نبوده و از نظر خودش هیچ مشکل خاصی متوجه او نیست؛ ولی از نظر همسرش متأسفانه آنقدر ساده لوح است که هم در معرض گول خوردن از زنان ماهی فروش می تواند باشد، و هم سربازانی که چهارتا چهارتا در شهر قدم می زنند. پس این دو می دانند که در داخل شهر نظامیان، کنترل اوضاع را به دست دارند؛ و همپای آنان ما نیز متوجه موقعیت و اوضاع شهر می شویم. این فصل شروع، وضع موجود دنیای عادی داستان را نشان می دهد؛ همراه با هشدارهایی برای زمینه چینی آنچه در پی آن، رقم خواهد خورد. سه واژه ی "ماهی"، "فیل"، و "ترن" در این گفتگوی ابتدایی، نشانه هایی است که در طی نمایشنامه با آن مواجه می شویم. ولی از همه دقیقتر همان جمله ی آغازین این مکالمه است: "با ملاحظه ی وضع پول و پله مان، تصمیم گرفته ام امروز یک ماهی بخرم." عبارتی که بر نهاد خانواده، وضعیت اقتصادی را حاکم می داند؛ و بر فرد، نیاز به ارتزاق را.

پس داستان در آغاز با تعهد به همسر و زندگی، به عنوان دنیای عادی که می تواند محبوب یا نوستالژیک باشد شروع می شود و بعد از آن در طول مسیر قهرمان، با دگرذیسی و تحول شخصیت او به یک دوران تیره و تار، که نمودار ظهور نوعی فاشیسم آرام یا سیستم توتالیتراست خواهد رسید و آنگاه در انتها، به بی گناهی محتوم بشر در چنین فرآیندی حکم داده می شود؛ زیرا این متن بیش از آنکه جنبه های سیاسی داشته باشد به روش زندگی انسان نوعی نزدیک است.

2. در صحنه ی دوم، کمی آن سو تر، چهار سرباز جوخه (جس، جیپ، اوریا، و پولی) وارد شهر کیل کوآ شده اند: به گفته ی جس شهر امپراتوری. چهار سرباز تشنه که باید چهل بطر مشروب بخورند! و چون پول 25 بطر مشروب را ندارند، برای این کار قصد می کنند به معبد خدای زرد (معبد چینی)، دستبرد بزنند. که اتفاقاً کاهن معبد، وانگ، آنها را می بیند و آژیر برقی به صدا درمی آید و سربازان قصد فرار می کنند. و همان دم موهای جیپ به سیم گیر کرده و بخشی از پوست سرش هم جدا می شود. این اتفاق موجب هراس سربازهای جوخه می شود و تمهیدشان این است که جیپ همچنان تا شب در صندوق چرمی معبد بماند، تا لو نروند. در تمام این مدت، مکالمات این سربازان سرشار از نکته هایی است که برشت با هدف بیان نظریات خود در قالبی کمیک و خنده آور گنجانده است:

- اوریا: (به جس که مشروب می خواهد) آرام باش عزیزم، این قاره آسیا سوراخی دارد که از آنجا می شود تویش خزید. (که منظور از سوراخ، احتمالاً همین معبدی است که جیپ و دیگران در آن وارد شده اند).

اینهمه تناقض و بی علتی، در رویدادهای داستان و اعمال مسخره آمیز اشخاص مهمل آن، نه فقط صورت کمدی و ریشخند و استهزای این جماعت را در نمایشنامه شکل می دهد، بلکه مسأله ی فلسفی تنازع بقا نیز در سرتاسر متن، به عنوان اصلی ترین عامل و علت هر عمل، موکداً مطرح می شود. در این مورد می توان کلاً به مرام مارکسیستی برشت توجه داشت: «برشت تحت تأثیر کارل گرش، مانیفست کمونیست کارل مارکس را به شعر درآورد. کارل گرش، خود مارکسیست برجسته ی آلمانی بود که در دهه های 1920 و 1930 در حقوق و اقتصاد و فلسفه، تحصیل کرده و پس از جنگ اول، به سمت استادی دانشگاه ینا رسیده بود و با برشت چنان دوستی داشت که برشت او را استاد خود در مارکسیسم می دانست. در طی جنگ، گرش عضو جناح چپ حزب سوسیال دموکرات آلمان شد و بعد از جنگ به حزب کمونیست آلمان پیوست و در جنبش شوراهای کارگری که پس از سرنگونی

در این متن چنین بیانیه ای گنجانده شده است: "آقای برشت ادعا می کند که آدم آدم است؛ و این چیزی است که هر کسی می تواند ادعا کند..." "نسبی بودن همه ی هستی بشر، یعنی چه؟ مسلم است که آدم آدم است یعنی هر آدمی برابر با آدمی دیگر است. در کدام نظام؟ توتالیترا یا سرمایه داری؟ شاید فرقی نکند و اجتناب ناپذیر بودن سرمایه داری انسان مدرن هم موجب مسخ شدگی شود. پس هر آدم برابر با آدم دیگر بوده و در نتیجه نسبتاً آدم است. این همان نظمی است که هانا آرنه منتقد آن است. «به طور کلی حیات انسان متنوع، پیچیده، و پیش بینی ناپذیر است؛ و علوم اجتماعی از دریافت آن عاجزند. نمی توان پیچیدگی زندگی اجتماعی را در چارچوب های ساده ی علمی بیان کرد.» (بشیریه، جلد 2: ص 157) پس آرنه نه تنها به این نظم و برابری انتقاد دارد بلکه همچنین وجود انسان را در دنیای سیاست هم مثل سایر جنبه های زندگی، غیر قابل پیش بینی می داند. «سیاست طبیعی عملی، تصادفی، پیش بینی نشده، و متغیر دارد.» (همان) برشت و آرنه هر دو به این برابر بودن انسانها ایراد وارد کرده و عوامل غیر قابل پیش بینی بودن انسان را و پیچیدگی کیفیت زندگی را ارجح دانسته اند.

3. در ادامه ی خط سیر نمایشنامه، کاهن معبد زرد، موی سر جیب را که به سیم گیر کرده بوده، پیدا می کند. و بعد همین دسته مو، به دست گروهبان آرتش بریتانیا، فیرچایلد، معروف به ببر کیل کوآ، می رسد. زبان طعنه، شوخی و طنز؛ و به طور کلی، زهرخندی که تلخی واقعیات را می گیرد کم کم در این متن اوج می گیرد: در این اثناء، گالی گی از راه می رسد. او که به قصد خرید یک ماهی از خانه بیرون آمده بود حالا دارد یک سبد خیار برای بگ بیک

می برد. بگ بیک بیک بیوه زن کافه دار است که سرسبازان را خوب گرم می کند و قصد دارد گالی گی را هم همراه خود کند. اتفاقاً این زن طماع و زرنگ به دلیل آنکه گالی گی مردی است که قدرت "نه" گفتن ندارد بر او پیروز شده و پولی را که برای خرید ماهی داشته از او می گیرد و می خواهد به او خیار بفروشد! در این مکالمه، گالی گی جمله ای دارد که قابل تأمل است:

- گالی گی: (به بگ بیک) می دانید، من آدمی با تخیلی نیرومند هستم. می توانم برای شام ماهی بخورم حتی پیش از آنکه آن را دیده باشم.

پس گالی گی میان تخیل و رؤیا و واقعیت مرزی نمی بیند. این انسان نوعی درمان خود را پناه بردن به خیالات و اوهام می داند. و در این بازگشت به درون نیز کاملاً آگاه است. «تنهایی و بی خانمانی سرچشمه ی خیال پردازی و توهم است؛ و اسطوره های جمعی از آنها سیراب می شود. آرنت به نقل از لوتر می گوید: "انسان تنها همیشه از مقدمات بی بنیاد نتایج مطلوب خود را می گیرد." در واقع، آرنت انواعی از تنهایی را از هم تمیز داده است: اول، تنهایی مثبت و به معنای با خود بودن که تفکر به طور کلی در این نوع تنهایی صورت می گیرد؛ دوم، تنهایی به معنای منزوی بودن یا با دیگران نبودن که نتیجه ی نابودی حوزه ی سیاسی و عمومی زندگی در دولت های خودکامه و اقتدارطلب (نه توتالیتیر) است؛ و سوم، تنهایی به معنای با خود نبودن و با دیگری نبودن هردو، که ویژگی انسان توده ای در جامعه ی توتالیتیر است. تنهایی نوع سوم ویژگی توده های عظیم قرن بیستم است؛ و توتالیتاریسم نیز پاسخی است برای رهایی انسان ها از این وضع.» (بشیریه، جلد 2: ص 143)

4. حال، جس و اوریا و پولی از این اتفاق ترسیده اند. و از قضا، گالی گی همراه بگ بیک سر راهشان قرار می گیرد. در این هنگام گالی گی در دام این سه سرباز می افتد؛ که از او تقاضا دارند با آنان همراه شود و در هنگام شمارش سربازان در صف، وانمود کند که جیب است. این آغاز راهی است که پایانش همان تحول و دگردیسی عجیب است که از همان ابتدای داستان هم از مردی که نمی تواند "نه" بگوید انتظار داشتیم. او دلال خجالتی و کمروبی است، که در عین بی اعتمادی به این سربازان، تابع آنان می شود؛ با آنان به کافه ی بگ بیک می رود، سیگار برگ می کشد؛ و بعد به درخواست سه سرباز همراهشان می رود تا در صف حضور و غیاب جای جیب را پر کند؛ در حالی که ساده لوحانه باور کرده که جیب اکنون برای وداع با همسر خود رفته و هنوز نیامده است. این بی خویشی و ساده انگاری در تصمیم گیری های سرنوشت حاصل اعتمادی است که فرد نسبت به کل اجتماع پذیرفته شده ی خویش دارد. «در چارچوب ایدئولوژی توتالیتیر هر عملی، هر قدر غیرانسانی و نفرت انگیز، تابع اصول کلی مقبول است... بدین سان رژیم های تبهکار و توتالیتیر هیتلر و استالین از حمایت توده ای برخوردار بودند؛ و پیروانی از خود گذشته و فداکار داشتند؛ و نکته ی اصلی بحث آرنست نیز همین است... عامل تکان دهنده در پیروزی

توتالیتاریسم همان بی خویشی هواداران این جنبش است.» (بشیریه، جلد 2: ص 136)

5. بدین ترتیب گالی گی به دلیل خوش قلبی اش و برای آنکه مسئولیت انسانی در خود حس می کند و می خواهد خدمتی به هممنوع خود کرده باشد، به دروغ خود را جرایا جیب معرفی می کند. به جزئیات این تصمیمات و اعمال که نگاه می کنیم باز همان خواست انسان برای تأمین نیازهای شخصی خود را هم به صورت یک مسئولیت می بینیم که هم سودجویی محسوب می شود و هم کاملاً عملی پذیرفته شده و قابل قبول است. در این کافه به اجبار لباس سربازان را بر تن گالی گی می کنند. این تحول تماماً اقتضائات مادی دارد: لباسی که بگ بیک می آورد و به ازای

آن، پنج شیلینگ بابت هر ساعت می گیرد فرصت طلبی همه جانبه ی این کافه دار بیوه را می رساند. خود گالی گی هم دلالت است، پس طبیعی است که برای رفتن به سر صف از این سربازان سه جعبه سیگار و پنج بطر ویسکی طلب کند و آنان حتی بیشتر از آن هم به او بدهند. «آرنت در اصلی ترین کتاب فلسفی اش، یعنی وضع بشری، به آشکال فعالیت انسانی می پردازد. و اینکه به نظر او سنت سراسر فلسفی غرب به آن اهمیت نداده و در عوض، اندیشه را از عمل برتر شمرده است. وی سه وجه فعالیت بشر را از هم تمیز می دهد: یکی تلاش برای معاش، دوم کار خلاق، و سوم عمل.» (بشیریه، جلد 2: ص 144)

6. در زمان شمارش افراد هم، که همزمان است با بارش باران و سرگرم شدن فیرچایلد به بازی های بگ بیک، گالی گی خطاب به تماشاچیان، می گوید:

- گالی گی: خدمتی ناچیز صدمه ای به کسی نمی رساند. اصل مطلب این است که باید زندگی کرد و گذاشت که زندگی بکنند. الآن جام ویسکی خود را به یک جرعه سر می کشم و پیش خود می گویم: با کار خود به این آقایان خدمتی کرده ام. این تنها چیزی است که در دنیا به حساب می آید؛ باید به موقع خودخواهی را کنار گذاشت و گفت "جرایا جیب" همانطور که می گوید "شب بخیر"

به همین سادگی، نام خود را تغییر دادن، پیشینه ای درونی می خواهد و نیز زمینه ای در مناسبات فرد با اجتماع پیرامون خود. به صورتی که غلبه ی آن اجتماع بر فرد بیشتر بر پایه ی نیازهای درونی او عملی شود. «توتالیترسیم در نتیجه ی تخریب عرصه ی عمومی پیدا می شود؛ و راهی نشان می دهد برای گریز از تنهایی انسان توده ای و بی جهان به جهان قطعیت و ایمان؛ و انسان را از جهان واقعی به دنیای افسانه می برد... فروپاشی نظام طبقاتی، یعنی تنها

نظام قشربندی اجتماعی و سیاسی دولت های ملی اروپا، که بی گمان از رویدادهای مهیج در تاریخ اخیر شدیداً ذره ذره شده رشد کرده بودند. ویژگی اصلی انسان توده ای... انزوا و نداشتن روابط اجتماعی به هنجار [بود. بنابراین] جنبش های توتالیتیر سازمان های توده ای متشکل از افراد جدا از هم است. در مقایسه با جنبش ها احزاب دیگر، ویژگی آشکار جنبش توتالیتیر این است که از فرد فرد پیروانش وفاداری تام، نامحدود، بی چون و چرا، و تغییر ناپذیر می خواهد.» (بشیریه، جلد 2: ص 137)

7. آن شب گالی گی پنج بسته سیگار و هشت بطر ویسکی دریافت می کند و بجای آنکه راهش را بگیرد و برگردد به خانه ی خود، در کافه ی بگ بیک می ماند و همانجا روی صندلی می خوابد چون فکر می کند که: "تا آنجا که ممکن است نباید رفت؛ شاید باز هم به تو نیاز داشته باشند!" او چنان مسخ چنین افکاری است که وقتی بگ بیک از او می پرسد "شما نبودید که سبد خیار را آوردید؟ پاسخ می دهد: "نه" پس دیگر گالی گی کاملاً ترجیح می دهد خود را جرایا جیپ معرفی کند. مسخ عجیبی است. شاید گالی گی می خواهد آزاد شود از زندگی قبلی اش و دیگر بازنگردد به خانه نزد همسرش. و شاید چون نام جرایا جیپ که متعلق است به یک سرباز ارتش، حرمت نظامی و سیاسی دارد و در اجتماع مقبول تر است از نام یک دلال آس و پاس بندر. به هر حال او نمی خواهد به خودش بیاندیشد. «از نظر آرنه تجربه ی سیاسی تجربه ای است مستقل که باید در خودش شناخته شود، اما در این عصر در علوم اجتماعی رایج مسخ شده است... عقلت وجود سیاست، آزادی است... به نظر آرنه، تفکر اساساً تجربه ای فردی میان من و خویشتن من؛ و از همین رواندیشه تجربه ای ویژه و فردی است. پس تفکر جمعی و همنوای رابطه ای با توتالیتاریسم دارد.» (بشیریه، جلد 2: ص 131)

مطلب دیگر، اینکه درام روایی و تعلیمی برشت، را به نمایش حماسی هم تعبیر کرده اند و اتفاقاً در اینجا خود ماهیت ارتش را هم می توان شکلی از سیستم اجتماعی دانست که به حماسه نظم می بخشد. چنانکه می بینیم مفهوم حماسه در اینجا مفهومی آرمانی دارد. در عین حال، فاصله گذاری - که تکنیک ابداعی برشت است - موجب می شود که متن و مخاطب همزمان از بازیگر و نقش او دور شوند؛ پس در نتیجه شاید پیوندی میان این دو روی دهد و متن به مخاطب نزدیک تر شود. زیرا هیجان از مخاطب گرفته شده و تفکر بجایش نشسته است. این است که شاید بتوانیم بگوییم این خود ما هستیم که درگیر حماسه ای می شویم که می خواهیم. حماسه ای درباره ی جبر خودخواسته ی انسان. بدین ترتیب که هر انسان سرنوشت و تقدیری است مسلم برای انسان دیگر. و در عین حال ما احساس می کنیم در این طنز نیش دار و تلخ و آموزنده و رک می خواهیم بجای توصیف اخلاقیات درگیر یک مبارزه شویم با هر آنچه جبر و قدرت طلبی است.

8. در معبد هم راهب تصمیم گرفته جیب واقعی را که خرناس می کشد در همان صندوق چرمی حبس کند تا شاید برای معبد تبلیغاتی تازه باشد یا بت جدید. در همان دم، هر سه سرباز وارد می شوند تا دوست خود را از صندوق بیرون بیاورند. وانگ راهب مانع آنها می شود تا پول درون صندوق را طلب کند و این وضع را به تمثیل و با کشیدن یک نقاشی بر روی دیواره ی صندوق مشخص می کند. بین او و سه سرباز رجزهایی رد و بدل می شود. و بالاخره سربازان می روند. سپس در گفتگوی میان جیب و وانگ راهب، صحبت از قطارهای دوازده گانه و چهار طویله فیل به میان می آید و متوجه می شویم که این سربازان بریتانیایی، در قطار با هم بوده اند و با هم باید بروند. صبح هنگام وانگ برای جیب ده بطر ویسکی از بگ بیک می خرد. و تأکید می کند که برای یک سفیدپوست (و نه خودش که زردپوست است) ویسکی می خواهد. سربازان در این هنگام مطمئن شده اند که دیگر وانگ دارد از جرایا جیب

نگهداری می کند. این است که نقشه ی خود را می چینند؛ تا گالی گی را به قول اوریا مسخ کنند؛ و آنقدر از محسنات سربازی برای او بگویند که خودش راغب شود همراه ایشان و با هویت جرایا جیب به جبهه برود. در اینجا تأکید می شود که در میدان جنگ است که انسان به اوج عظمتش میرسد.

اینگونه نگاه از بالا به پایین نسبت به معبد و نیایش و حتی بت، بیشتر از حدود قرن هفدهم در اروپا ریشه گرفته است. این است که برشت هم کاملاً به خود اجازه می دهد با مفاهیمی از این دست چنین شوخی کند و آنها را به سخره گیرد؛ هرچند که قبول داریم که فضای کمیک، چنین اقتضا می کند که همه ی اعمال اشخاص مورد ریشخند واقع شوند. اما هانا آرنه تفکری فراتر دارد: «من کاملترین همدلی را با روح زمانه ای دارم که روشنفکران را به جایی می رساند که دیگر مجموعه ی عظیم فلسفه ی گذشته را "خطاهای گذشته" نمی شمارند.» (آرنه، دین و روشنفکران)

آرنه نسبت به خود فلسفه ی روشنفکری غرب هم دیدگاهی نو دارد. و آن را بی ملاحظه نتیجه ی تغییرات هرچند ضروری و محتوم چند قرن اخیر می داند که حال باید بازنگری شود. «سنت فلسفه سیاسی غرب از آغاز با مجرداندیشی و فلسفه گرایی به یکی از عناصر عمده ی تجربه ی انسانی، یعنی تجربه ی سیاسی، توجه نکرد. در نتیجه، عالم سیاست جهانی غیر اصیل شناخته شد که تنها در پرتو جهان اصیل مُثُل و ماهیات ممکن بود معنایی داشته باشد.» (بشیریه، جلد 2: ص 134)

9. در ادامه می بینیم که همین که گالی گی همپال و همگام این سه سرباز می شود خود این سربازان هم متعجب می شوند از اینکه چطور چنین تحولی عملی است:

- پولی: اگر او را به سربازی به نام جرایا جیب بدلتش کنیم چه خواهد گفت؟

- اوریا: آدمهایی از آن قماش، به قول معروف خود به خود مسخ می شوند؛ بندها از توی مرداب، دو روز طول نمی کشد که بین انگشتهایش پره ی شنا سبز می شود.

در اینجا با توجه به سرشت و شخصیت یک نمونه از انسان در معرض مسخ شدن از خود می پرسیم که با همه ی ادیان الهی، امروزه چطور آدم های معمولی که هیچگونه خصلت جنایتکارانه در خود ندارند و اگر در شرایط تاریخی خاصی قرار نگیرند هرگز به دیگری آزار نمی رسانند می توانند عامل و کار گزار شرّ در تاریخ شوند؟ برای پاسخ به این سؤال باید به مفاهیم مختلفی فکر کنیم؛ از جمله: عدالت، قضاوت، جبر تاریخ، مسئولیت جمعی، مسئولیت فردی، رابطه ستمکار و ستمدیده، مباشرت ستمدیدگان در ستمی که متحمل می شوند. و نیز صحت این توجیه که مأمور معذور است یا مأمور معذور نیست، رابطه فرمانده و فرمانبر، وسوسه شدن و مجبور شدن، وسوسه شدن در جایی که پای جان مطرح است، خصلت انسان مدرن و دلال مسلکی او، منزلت انسان در جهان معاصر، و امکان مبارزه در برابر هجوم باورها و قدرت نه گفتن داشتن. و این که این قدرت "نه" گفتن است که به انسان آزادی اندیشه و عمل می دهد.

«آرنت قدرت را به مفهومی خاص به کار می برد: "قدرت فقط هنگامی ایجاد می شود که افراد برای این که دست به اقدامی بزنند بهم می پیوندند." در نظر او قدرت با خشونت و توان جسمانی تفاوت اساسی دارد؛ و عبارت از نیرو و عصبیتی است که به واسطه ی عمل جمعی ایجاد می شود. بنابراین قدرت پدیده ای منفی نیست؛ و میان قدرت و آزادی نه تنها تعارضی نیست، بلکه رابطه ی درونی وجود دارد... درک آرنت از آزادی مثبت است که در آن آزادی نه به حوزه ی خصوصی، بلکه به حوزه ی عمومی و عمل جمعی با دیگران مرتبط می شود... آرنت در کتاب درباره انقلاب، در مورد آزادی مثبت و آزادی منفی، چنین شرح می دهد که خواست رهایی از فقر و نیازمندی

زمینه ساز جامعه ی توده ای است؛ در حالی که تحقق آزادی مثبت فقط در جامعه ی مدنی ممکن است.» (بشپریه،

جلد 2: ص 149)

10. طولی نمی کشد که همین خواست سربازان برای گول زدن گالی گی عملی می شود. در همان موقع، بر سر معامله ی یک فیل خیالی، گالی گی تبدیل می شود به یک سرباز. آن هم به دلخواه خود. حتی وقتی همسرش به همراه فیرچایلد وارد می شود که گالی گی را ببرد و تعجب می کند که چرا لباس سربازی تنش است، گالی گی ادعا می کند که هرگز آن زن را نمی شناخته است. و به ناچار زن او به اتفاق فیرچایلد خارج می شود. و بعد گالی گی می رقصد. در این هنگام هر دو سرباز تعجب می کنند:

- پولی: اوریا، فکر می کنی که عوض کردن آدمی به آدم دیگر عملی باشد؟

- اوریا: آره، همه ی آدم ها مثل همند. آدم آدم است.

که منظور او برابری آدم با آدم است. انگار هر آدم یک مهره ی بازی شطرنج باشد که می شود طبق قرارداد هر چیز دیگری بجایش نشاند. تقریباً این نوع نگاه به انسان و جایگاه اجتماعی اش در نظام های توتالیتر، قابل انتظار است. آرنست هم به مسأله ی نقش انسان در اجتماع و کارکرد حضور او در یک جامعه ی توده ای معترض است: «رفتار یعنی ایفای نقش های معین، در حالی که عمل، آغازگر و انقلابی و پیش بینی ناپذیر است... جامعه ی توده ای همانا تداوم طبیعی تلاش برای معاش در خانواده و جامعه طبقاتی است... مالکیت پدیده ای است متعلق به جهان کار خلاق، در حالی که ثروت و سرمایه مقوله ای مربوط به جهان تلاش برای معاش، ضرورت، و طبیعت... انقلاب

آمریکا هرگز تکرار نشد؛ اما انقلاب فرانسه تجربه ای بود که سرانجام نه در عرصه ی عمل آزاد، بلکه در عرصه ی طبیعت و تلاش برای معاش قوام یافت، ولیکن این واقعه بعدها سرمشق انقلاب های دیگر شد.» (بشیریه، جلد 2: ص 152-153)

11. در این هنگام سربازها آماده شده و به صف می شوند تا به سوی جبهه حرکت کنند. در این فاصله تکنیک

فاصله گذاری برشت اجرا می شود؛ و بگ بیک خطاب به تماشاگران چنین می گوید:

- بگ بیک: آقای برشت تأکید می کنند: آدم آدم است. و هر کسی می تواند بطور کلی این را ثابت کند. اما

آقای برتولت برشت همچنین ثابت می کند که چگونه می توانند آدم را به دلخواه خود دریاورند... رک و راست از

او می خواهند که هم رنگ جماعت شود و بدینسان به نوائی برسد... اگر مواظبش نباشیم می توانند یک شبه از او

دژخیمی بسازند. آقای برشت امیدوار است... با دیدن گالی گی دریابید که زندگی در این جهان بی خطر نیست...

این فاصله گذاری و هشدار نویسنده در میانه ی نمایش، خود یک عمل محسوب می شود؛ زیرا بخشی جدایی ناپذیر

از نمایش و اعمال بازیگران خواهد شد. پس می توان گفت عمل انقلابی خود برتولت برشت در فاصله گذاری

هایش نیز همین عمل سیاسی او را نشان می دهد که آغازگر است. در واقع، برشت دارد به ما آموزش دست به عمل

زدن می دهد. عملی آزاد که با اندیشه های آرنست نیز مطابقت دارد. «عمل، وجوهی تجربی از زندگی آدمی را در

برمی گیرد که با آزادی در ارتباط است. در واقع همین مفهوم عمل اساس فلسفه ی سیاسی آرنست به شمار می رود.

در نگاه پدیدارشناسانه ی آرنست، هر انسانی مبین آغازی تازه در جهان است و می تواند طرحی نو درافکند و کاری

پیش بینی ناپذیر کند... در عصر حاضر، در علوم اجتماعی رفتارگرا "رفتار جانشین عمل به منزله ی عالی ترین پل

رابطه انسانی شده است؛ اما به نظر آرنت هرکس موجودی جدید و بی نظیر و پیش بینی ناپذیر است... عمل، تنها
فعالیتی است که مستقیماً میان انسان ها جاری است، بدن آنکه اشیا یا مواد در آن دخیل باشند... همین نظم ناپذیری و
پیش بینی ناپذیر عمل آزاد انسان سرشت تاریخ و سیاست را رقم می زند... آرنت به نقل از آگوستین قدیس می
گوید: "برای اینکه آغازی وجود داشته باشد انسان آفریده شد." (بشیریه، جلد 2: ص 145-146)

12. جنگ آغاز می شود و سربازان ملکه انگلیس، باید به جبهه های شمال بروند. و او را برای آنکه گالی گی را
بجای جیب وارد جوخه کند نقشه ای می کشد که او را به طمع یک معامله ی دروغین (خرید و فروش فیل)، مجبور
کند که هویت جدید را بپذیرد. از نظر او گالی گی آنقدر ساده لوح است که نه تنها یک فیل مصنوعی را به عنوان
فیل می پذیرد که حتی یک بطری را هم اگر بگویند به عنوان فیل می خرد قبول می کند.

این خصلت ساده لوحی در گالی گی نهادینه شده است؛ زیرا تاکنون عرصه ای برای ابراز وجود نداشته است. او تا
امروز تنها یک دلال آس و پاس بندر بوده و حالا کم کم دارد باور می کند که می تواند با دیگران سر و کار داشته
باشد. ولو آنکه بداند آنان در پی تحمیق او هستند. «عقل انسان هم، مانند خود او، وقتی تنها بماند کم رو و محتاط
است؛ و به همان نسبت که با شمار بیش تری از مردم پیوند بیابد محکم تر و مطمئن تر می شود.» (بشیریه، جلد 2:
ص 156)

در واقع گالی گی ترجیح می دهد چشم هایش را به روی حقیقت ببندد تا اینکه به موقعیت پیشن خود که تنهایی و
واماندگی بود برنگردد. او با جمع بودن را به تمام حقایق و واقعیات ترجیح می دهد. «انسان توده ای واقع گریز و
اسطوره گراست و ماده ی خام لازم برای توتالیتاریسم و ایدئولوژی آن را تشکیل می دهد. در این اوضاع است که

اسطوره های نژادی و قومی و طبقاتی باورکردنی می شود. به نظر آرنست، دروغ های باورکردنی رشته ی پیوند

جنبش و سازمان توتالیتراست.» (بشیریه، جلد 2: ص 138)

13. ماجرای تقلب برای خرید و فروش فیل مصنوعی، با وضعیت به شدت ناعادلانه رقم می خورد تا گالی گی درست زمانی که به نظرش معامله ی خوبی نصیبش شده و بی نام صاحب مبلغ چکی خواهد شد، یک دفعه خود را در مظان اتهام می بیند که دارد فیلی را که از اموال ارتش است می فروشد، آن هم یک فیل پارچه ای را. یکی از اشعاری که در این قسمت خوانده می شود مربوط به نام شخص است:

- بگ بیک: ... با هجی کردن نامت خود را میازار؛ به چه درد می خورد؟ وقتی که اسمت جز برای نامیدن شخصی دیگر بکار نمی آید؟...

نام همان هویت است. و شخص زمانی در حفظ نام می کوشد که مسئولیت انسانی اش را پذیرا بوده و به آن افتخار کند. هر زمان فرد از زیر بار مسئولیت شانه خالی کند ترجیح می دهد با هویتی متفاوت ظاهر شود و در میان جمع گمنام بماند. این خود به نحوی نتیجه ی احساس مسئولیت انسان نسبت به شأن خود است. در چنین موقعیت و فضایی نظر آرنست نیز متوجه رسالت انسان آگاه به درون خود است. «انسان جدی انسانی است که خود را رئیس کارش می انگارد؛ عضو سپاه افتخار و عضوی از دانشکده، اما پدر و شوهر یا دارای هر وظیفه ی نیمه طبیعی و نیمه اجتماعی دیگری. زیرا او با انجام دادن این کار با یکی دانستن خود با وظیفه ی تحکم آمیزی که جامعه به او بخشیده است موافقت می کند. روح جدی همان نفی آزادی است، چون انسان را به موافقت و قبول تغییر شکل کثر و کوثری می کشاند که هر انسانی در هنگام جا افتادن در جامعه باید دستخوش آن شود. از آنجا که هر کسی چندانکه باید از دل

خود خبر دارد که وظیفه اش یکی نیست، روح جدی حاکی از ایمان بد به معنای تظاهر کردن نیز هست. کافکا پیش از این، در امریکا، نشان داده است که این عزت تو خالی که از یکی دانستن خود با وظیفه برمی خیزد چقدر مسخره و خطرناک است.» (آرنت، اگزستانسیالیسم فرانسوی)

از نظر آرنت این گمنامی ها در پی برابر بودن انسانها در یک سیستم توتالیتیر گسترش خواهند یافت. «قدرت توتالیتیر می کوشد تا انسان ها را به گونه ای سازمان دهد که تکثر و تمایز نامحدودشان از بین برود و کل انسانیت به صورت فردی واحد درآید.» (بشیریه، جلد 2: ص 138)

14. این می شود که گالی گی دیگر ادعا می کند که گالی گی نیست. تا خلاص شود از اجرای حکم اعدام به مناسبت تقلب در فروش اموال ارتش.

در گفتگوی گالی گی با سربازان هم می شنویم که:

- گالی گی: یک آدم ارزشی ندارد. این را که بهت می گویم به یاد داشته باش. یک آدم ارزشی ندارد.

- سرباز دوم: هیچ معلوم است که جنگ با کیست؟

- سرباز اول: اگر احتیاج به پنبه باشد با تبت و اگر احتیاج به پشم باشد با پامیر.

«تبلیغات و ارباب دو روی یک سکه را باز می نماید. در جهان توتالیتیر، توده های بی ریشه از راه تخیل محض

احساس امنیت می کنند و از ضربات بی پایانی که زندگی و تجارب واقعی بر انسان و آرزوهایش وارد می کند

رهایی می یابد. نیروی تبلیغات توتالیتیر... در توانایی آن در بستن درهای واقعیت به روی توده هاست... هراس، برخلاف قانون که ناهمی است، آمر است... دشمن تراشی لازمه ی سرزندگی جنبش توتالیتیر است.» (بشیریه، جلد 2: ص 137-139)

15. در یک دادگاه نظامی ساختگی بی پایه و اساس، گالی گی باید با 5 تیر اعدام شود. اول به جرم اینکه فیل آرتش را دزدیده است. دوم اینکه فیلی که فروخته وجود نداشته است؛ و این کلاهبرداری است. سوم اینکه نتوانسته اسم خود را بگوید یا ورقه هویتی نشان دهد که مشکوک به جاسوس بودن شده و این جنایت است.

بالاخره گالی گی ادعا می کند که او گالی گی نیست و می خواهد همراه آن سه سربازی که از کاندراکان آمده اند به جبهه برود. اما باز برای آنکه بیشتر بترسانندش او را در کنار سه درخت کائوچوی کیل کوا، به جوخه اعدام می سپارند و زمانی که چشم هایش بسته است همزمان با تیر هوایی، پتکی بر سرش می کوبند تا بیهوش شود.

بدیهی است که برشت برای نشان دادن شدت عمل چنین سیستمی که سرکوب فرد را تا آخرین حد ممکن، خواستار است، ماجرا را به قتل صوری کشانده است. در واقع، یک قتل نمادین؛ از جانب قدرتی که خود را قیم بلامنازع می داند. آرنه نیز چنین سیستمی را نتیجه ی اقتدار مطلق می داند. «توتالیتاریسم، محصول بازگشت و احیای گرایش های امپریالیستی در اواخر قرن نوزدهم بوده است. در نتیجه ی آن، شکل سیاسی دولت ملی تضعیف شد؛ و در عین حال نژادپرستی به صورت روشی جدید برای ایجاد وحدت میان توده های گسیخته ظاهر

گردید.» (بشیریه، جلد 2: ص 141)

16. سپس اوریا با شماره پنج، مراسم تدفین گالی گی را اعلام می کند. آخرین آدمی که خصال سال هزار و نهصد و بیست و پنج را داشت. همین زمان گالی گی نیمه بیهوش است و از بگ بیک می پرسد که مراسم تشیع جنازه ی کیست؟ و او به گالی گی می گوید او یک اعدامی به نام گالی گی بوده است. و او با دیدن نام خود بر روی تابوت می گوید: ... شاید من وجودی دو گانه ام که به تازگی پا به عرصه هستی گذاشته است... به گمان من بین آری و نه فرق بسیاری نیست.

گالی گی در برابر تابوت می ایستد و خود خطابه ی تدفین را می خواند.

- گالی گی: دوستان عزیز، باور کنید در زندگی اش آدم بی نام و نشانی نبود.

بعد بلافاصله، که لباس نظامی می پوشد، در دم تبدیل می شود به یک نظامی آماده حمله.

- گالی گی: و اینک احساس می کنم که از میل فرو بردن دندانهایم در گلوی دشمن لبریزم. غریزه ای

اجدادی به من فرمان می دهد: در میان خانواده ها بذر مرگ بیافشان، وظیفه ی خونبارت را به فرجام رسان،

آدمکشی بی رحم باش.

- جس: آدم آدم است.

منظور جس البته این است که هر آدم برابر است با آدم دیگر؛ فرقی نمی کند که کیست. او در سیستم تعریف می

شود. آرت نیز همچون برشت بر این نکته تأکید دارد که چنین تحول و دگردیسی عجیبی ممکن نیست؛ جز با تغییر

نگرش و باور قلبی عمیق خود فرد نسبت به سیستم. «در جهان مدرن، احساس پریشانی و بی‌ریشگی زمینه‌ی پیدایش نگرش‌های توتالیترا، که درون مایه و جوهر توتالیتاریسم است، فراهم ساخت. توتالیتاریسم فقط به نهادهای حکومتی مربوط نمی‌شود، و با نفسانیات توده‌های پیرو پیوندی عمیق دارد. توتالیتاریسم بدون وجود پیروان سر به راه و مخلص ناممکن است.» (بشیریه، جلد 2: ص 140)

17. بعد بحث نام می‌شود. صبح که گالی گی در کنار بگ بیک بیدار می‌شود به ناگاه، نام خود را دوباره گالی گی می‌نامد؛ و بعد می‌بینیم که فیرچایلد می‌آید و در پی درگیری لفظی با بگ بیک بر سر نام، شلیک می‌کند تا مردانگی‌اش را برای همیشه نابود کند. و گالی گی می‌خندد که این آقا بخاطر اسمش غرقه در خون شده.

برشت، در مقام یک نویسنده‌ی طراز اول، در این مضحکه، مسأله‌ی نام و ننگ را به رخ می‌کشد. نامی که عجین شده است با فزون خواهی بشر چیزی جز ننگ او نخواهد بود. این خاصیت نویسنده‌گی است. آرنست نیز نظرش را در خلق تمثیلی شخصیت‌های داستانی در مقاله‌ی دین و سیاست چنین بیان کرده است. «اعتقاد دینی عصر نو متمایز از ایمان محض است؛ چون "اعتقاد به شناختن" آن کسانی است که شک می‌کنند که شناخت اصلاً ممکن است. شایان ذکر است که نویسنده بزرگی که شخصیت‌های داستانی بسیاری را به ما معرفی کرد، تنها در شخصیت ابله بود که می‌توانست چهره‌ای از ایمان حقیقی را نشان دهد که گویای تنش دینی عصر نو میان اعتقاد و شک باشد.» (آرنست، دین و سیاست)

18. در اینجا فیرچایلد برای تحقیر و تخطئه ی بگ بیک، او را بدنام شهر سدوم و عموره می نامد. که اشاره به داستان هجرت حضرت لوط از شهر سدوم و نابودی قوم گناه آلود او دارد.

و همین درس عبرت او می شود که از نام خود بگذرد. نام جیپ را و برگ خدمت جرایا جیپ را نشان می دهد و بجای برگشتن به تنهایی، ترجیحاً بشقابی برنج می خورد تا سربازی دارای رختخواب و غذا باشد و نیز زنی که فرقی نمی کند.

در زمان جنگ گالی گلی خوشحال و سرزنده است:

- گال گلی: لوله ی توپ برای آدم، وظیفه ها ایجاد می کند.

اینهمه اشتیاق گالی گلی، بیهوده نیست. او اکنون به مقام رسیده است. او اکنون اختیار شلیک گلوله های توپ را دارد. توپ در اینجا یک نشانه است؛ از قدرت تام و مطلق کارگزاری که نتیجه ی عملش، تخریب وضع پیشین است.

19. در جبهه ی جنگ، اکنون که دیگر گالی گلی دارد سهم و جیره ی آن سه سرباز را هم به زور از ایشان می گیرد که یعنی کاملاً در این جمع قدرتمند شده، و آن سه سرباز تابع او هستند، خود جیپ از راه می رسد، ولی کسی به او اعتنا نمی کند. در عوض، گالی گلی یک برگه ی هویت برای جیپ می آورد؛ برگه هویتی با نام گالی گلی.

- گالی گی: امروزه، چیزی که همه جا از یک آدم معرفی می شود اسم اوست. من می دانم که اسم چه

ارزشی دارد. اسم من هیچکس بود. اینها دروغ های خطرناکی هستند که ممکن است سوء تعبیر شوند.

این جاست که برشت به ما یاد آور می شود که مسئولیت و احساس تعهد، همواره با انسان هست. حتی اگر انسان دچار دگرذیسی شده باشد باز نوعی از تعهد در او هست. گالی گی لااقل برگ هویت خود را به جیب می دهد. این دو آدم با یکدیگر عوض می شوند تا هر کدام به تعهداتشان عمل کنند؛ هر چند در جنگ. «برشت می دانست آنکه آتش جنگ را برافروخت نه هیتلر بود و نه موسیلینی او می دانست «اگر احتیاج به پنبه باشد با تبت می جنگیم و اگر احتیاج به پشم باشد با پامیر» او یقین داشت مردم جهان قربانی سوداگری و زیاده خواهی سرمایه داران از رکود اقتصادی به ستوه آمده شده اند. صاحبان صنایعی که از یک طرف به طمع مواد خام مطمئن و ارزان در شیپور جنگ دمیده بودند و از طرف دیگر چون «اگر مهمات نباشد جنگ هم نخواهد بود» پس «شما به جبهه بروید ما برایتان ساز و برگ و تفنگ خواهیم ساخت» در آتش جنگ هیزم می ریختند.»

(<http://www.siasatrooz.ir/vdcaoem.49n0015kk4.html>)

20. گالی گی دژ سرالدشور را با پنج گلوله توپ ویران می کند؛ و وقتی می شنود که صدائی از دور می گوید که در آن دژ، هفت هزار نفر از دهقانان و کارگران و سوداگران فراری ایالت سیکم جای گرفته بودند که همگی آدم های زحمتکش و خوب بودند، گالی گی می گوید:

- گالی گی: برای من اهمیتی ندارد. فریادی و آنگاه فریادی دیگر.

با اینهمه همه چیز در همینجا پایان نمی پذیرد. حرفهای اصلی شاید بعد از پایان نمایشنامه در وجدان مخاطب نقش بندد: این که تحول شخصیت، ریشه هایش از چیست دیگر چندان مهم نیست؛ مهم این است که چه بر سر انسان امروز خواهد آورد. مخاطب این اثر، تا مدتها بعد از پایان آن به مسئولیت فردی و اجتماعی خود فکر می کند و البته به مباحث دیگر: جلوگیری از امواجی که زیر پایت ... بین آری و نه فرق بسیاری نیست ... امروزه، چیزی که همه جا از یک آدم معرفی میشود اسم او است ... انسانی که ماشین جنگی شده است ... غریزه ی اجدادی ... وظیفه ی خونبار ... و ... فاتح باش!

تحلیل نهایی

در تحلیل محتوای این اثر نمایشی، به طور کلی می توان چنین نتیجه گرفت که انسان در بند اجتماع خود به چیزی غیر از خود تبدیل می شود. «قدرت توتالیتیر می کوشد تا انسان ها را به گونه ای سازمان دهد که تکثر و تمایز نامحدودشان از بین برود و کل انسانیت به صورت فردی واحد درآید.» (بشیریه، جلد 2: ص 138)

اما با کمی واکاوی می توان در عین حال، اعمال این قهرمان داستان را از دو جنبه ی مادی و معنوی بررسی کرد و چنین استدلال نمود که هم در بطن داستان و هم در ارتباط متن با مخاطب، مفهوم "تعهد" و "مسئولیت" انگیزه و هدف زندگی فرد در اجتماع است که هر بار به شکلی جلوه می کند. بدین ترتیب، تصمیمات و رفتارهای قهرمان و دیگر اشخاص داستان را می توانیم با مسئولیت پذیری آنها در قبال خود، دیگری و اجتماع، توجیه کنیم:

در یک سطح ما شاهد این هستیم که قهرمان داستان از پایین می آید و از ما عبور می کند و به بالا می رود: صعود
موقعیت گالی گی و تبدیل شدن یک دلال آس و پاس کنار بندر کیل کوآ، به یک فرمانده نظامی افتخار آفرین و
پیروز در جنگ؛ یا به تعبیری ظهور یک قدرت آهنین.

در یک سطح دیگر ما شاهد افتادن قهرمان دارای ارزشهای اخلاقی هستیم که کم کم سقوط می کند و پایین تر از
ما قرار می گیرد: تنزل و زوال معنویت گالی گی دقیقاً به موازات تمام اعمال خلاف انسانیت او که حتی وجدان
آگاهش هم در شرایط مستی و ناهشیاری بدان اعتراف می کند.

سطح سوم در ذهن مخاطب قابل بررسی است: بالا رفتن میزان آگاهی در نتیجه ی تزکیه و پالایشی که با رقت و
دلجویی از انسانی خودباخته دیده می شود؛ به تعبیر ارسطو موجب کاتارسیس می شود. این فرآیند به سادگی در
ذهن شاهد ماجرا، شکل می گیرد.

سطح چهارم را نیز می توانیم در گفته های میان متن بررسی کنیم: عمل انقلابی خود برشت در فاصله گذاری ها؛
برای آنکه فرصتی به مخاطب داده شود تا درباره ی آنچه نویسنده منظور داشته، فکر کند و به این نتیجه برسد که آیا
با وارونه جلوه دادن اوضاع در نمایشی کم‌دی چه چیزی ثابت می شود؟ اینکه آدمی در سیستم حل می شود غیر
انسانی است یا کاملاً طبیعی است؟ یا کلاً مقبول است یا نه؟

به چه دل بسته ای؟

به اینکه جنگ، آسان است؟

این سخن مقبول نیست.

روزگار ما از آنچه می انگاشتی بدتر است.

روزگار ما چنین است:

اگر ما کاری را مردانه انجام ندهیم معدومیم.

اگر نتوانیم کاری کنیم که هیچ کس از ما انتظار ندارد،

از دست رفته ایم.

دشمنان منتظرند؛

تا خسته شویم.

هنگامی که نبرد در شدیدترین مرحله است،

و جنگجویان در خسته ترین حال،

جنگجویانی که خسته ترند،

شکست خوردگان صحنه ی نبردند .

برتولت برشت

منابع:

- آرنه، هانا، توتالیتاریسم، ترجمه محسن ثلاثی، 1388، نشر ثالث

- آرنٲ، هانا، مقاله ی دین و سیاست، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، آرشیو مقالات نصور

- آرنٲ، هانا، مقاله ی دین و روشنفکران، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، کتابخانه اینترنتی تبیان

- آرنٲ، هانا، مقاله ی اگزیتانسیالیسم فرانسوی، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، فصلنامه بخارا، ش 58،

زمستان 1385

- برشت، برتولٲ، 1351، آدٲ آدٲ است، ترجمه م. امین مؤید، انتشارات رز

- بشیریه، حسین، 1390، تاریخ اندیشه های سیاسی قرن بیستم - جلد 1: اندیشه های مارکسیستی، نشر نی

- بشیریه، حسین، 1390، تاریخ اندیشه های سیاسی قرن بیستم - جلد 2: لیبرالیسم و محافظه کاری، نشر نی

ایمیل نویسنده: b-bouzari@hotmail.com